

برهان، نه فلسفه!

حسن میلانی

اشاره

فلسفه علی رغم مخالفت‌های آشکار خود با شرایع و ادیان در اساسی‌ترین مسائل مانند اعتقاد به قدم عالم، ازلیت اراده الهی، جبر، وحدت وجود و... مدعی است که همانند ادیان بر اساس برهان گام برمی‌دارد، اما با توجه به این که مقتضای برهان هرگز نمی‌تواند دو مطلب مخالف باشد جای این پرسش باقی است که فلسفه چگونه می‌تواند در این ادعای خویش صادق باشد و بر اساس برهان به نتایجی کاملاً مخالف مکتب وحی و عقل و برهان رسیده باشد؟! ما در این مقال در پی اثبات این مطلبیم که:

- (۱) موافقت با برهان تنها اختصاص به تعالیم انبیا و اوصیا علیهم السلام و اعتقادات مکتب وحی داشته، و فیلسوفان بر اساس اوهام و اعتبارات ظنی خود بی جهت به تأویل یا انکار نه ظواهر دینی، بلکه نصوص ادیان پرداخته‌اند.
- (۲) عقل و برهان و شریعت، عالم را مخلوق خداوند می‌داند، نه آن چنان که فلسفه و عرفان می‌پندارد صادر و متولد از ذات او، یا صورتهای مختلف حقیقت هستی او.
- (۳) راه شناخت خداوند متعال منحصر به اثبات او از طریق مخلوقات وی می‌باشد، و ادعاهای فیلسوفان در باره وجود راهی دیگر در عرض این راه که مدعای ایشان در باره برهان صدیقینشان است بی اساس است.
- (۴) فلسفه و عرفان معنای علت و معلول را از حقیقت خود تحریف کرده و برای آن معنایی ساخته است که خلاف عقل و برهان و وحی و عرف و لغت می‌باشد.

برهان نه فلسفه

چرا هر گاه سخن از اختلاف فقها و متکلمین با فلاسفه و حکما و به تعبیر بهتر دین و فلسفه در میان می‌آید، مدافعین فلسفه بلا فاصله دامنه سخن را به دفاع از عقل و برهان و اصالت داشتن و راهگشا بودن آن می‌کشانند؟ آیا واقعا سبب اختلاف مسائل این دو گروه همان ارزش دادن ایشان به عقل و برهان، و نفی ارزش آن از جانب مخالفان ایشان است؟! آیا واقعا متکلمین و فقها در معارف اعتقادی بر اساس برهان و عقل استدلال نمی‌کنند؟! و برای اثبات دعاوی خود که غالباً نقطه نقیض مطالب فلسفی می‌باشد، روش غیر عقلی و غیر برهانی برگزیده اند؟! آیا متکلمین ما که خود غالباً از بزرگترین پیشروان روش عقلانی بوده‌اند مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو صلاح حلبی، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی و فاضل مقداد رحمهم الله و... در گزینش اعتقادات خود فقط متعبد به ظواهری ظنی و مشکوک بوده‌اند؟! آن هم مسائل مهمی مانند حدوث و قدم عالم، ذاتی بودن یا حدوث اراده خداوند متعال، جبر و اختیار در فعل انسان و خداوند، وحدت وجود و عینیت خدا با همه چیز یا فراتری او از هر شیء، و دیگر مسائلی از این قبیل که همیشه این دو گروه را در دو جبهه کاملاً مخالف قرار داده است.

و مشکل اساسی‌تر این است که برخی در باره معارضه دین و فلسفه ادعا می‌کنند که بر اساس براهین و استدلال‌ات عقلی نمی‌توان از معارف دینی دفاع کرد مگر این که قبل از هر چیز از فلسفه وام گرفت! و حال اینکه برای کسانی که در این وادی بیطرفانه گام نهاده و مختصر آشنایی با عقاید دانشمندان بزرگ شیعه و نقض‌های عقلی و برهانی آنان بر آرای فلسفی داشته باشند به خوبی آشکار است که ایشان باروشن‌ترین روش‌های برهانی، و محکم‌ترین استدلال‌های عقلی مطالب خود را بیان کرده، و بر خلاف فلسفه که تنها بر پایه یک سری اصول موضوعه و قیاسات مع الفارق بنا شده، و نام آن را برهان و دلیل گذاشته اند، از عقاید خود دفاع کرده‌اند. برای پی بردن به این مطلب کافی است تنها به نوشته‌های کلامی شیخ طوسی، شیخ مفید، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، فاضل مقداد، و دیگر مرزداران حریم شریعت مراجعه شود.

مرحوم مجلسی قدس سره "در بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۰۱" می‌فرمایند:

"ما ذهب الیه الفلاسفه واثبتوه بزعمهم من جوهر مجرد قدیم لا تعلق له بالمادة ذاتا ولا فعلا، والقول به کما ذکره مستلزم لانکار کثیر من ضروریات الدین من حدوث العالم وغیره مما لا یسع المقام ذکره. وبعض المتحلیین منهم للاسلام اثبتوا عقولا حادثة وهی ایضا علی ما اثبتوها مستلزمة لانکار کثیر من الاصول المقررة الاسلامیة مع انه لا یظهر من الاخبار وجود مجرد سوی الله تعالی".

"عقیده‌ای که فیلسوفان برآنند که موجود مجرد قدیمی که - ذاتا و فعلا ربطی به ماده ندارد - به خیال خود اثبات کرده اند، مستلزم انکار بسیاری از ضروریات دین - مانند حدوث عالم و غیر آن که مقام گنجایش آن را ندارد - می‌باشد، و برخی از فیلسوفانی که خود را به اسلام می‌بندند وجود عقول حادثی را اثبات کرده اند که آن هم به گونه‌ای که ایشان آن را اثبات کرده اند مستلزم انکار بسیاری از اصول و مبانی دین اسلام است، و حال این که وجود موجود مجردی غیر از خداوند متعال از اخبار و روایات ظاهر نمی‌شود".

در پاورقی "صفحه ۱۰۰ و ۱۰۴" در رد فرمایش مرحوم مجلسی قدس الله روحه آمده است:

"انهم [الفلاسفه] تحققوا أولا ان الظواهر الدينية تتوقف في حجيتها على البرهان الذي يقيمه العقل، والعقل في ركونه واطمئنانه الى المقدمات البرهانية لا يفرق بين مقدمة ومقدمة، فاذا قام برهان على شيء اضطر العقل الى قبوله، وثانيا ان الظواهر الدينية متوقفة على ظهور اللفظ وهو دليل ظني، والظن لا يقاوم العلم المحاصل بالبرهان لو قام على شيء. واما الاخذ بالبراهين في اصول الدين ثم عزل العقل في ما ورد فيه آحاد الاخبار من المعارف العقلية فليس الا من قبيل ابطال المقدمة بالنتيجة التي تستنتج منها، وهو صريح التناقض... واول ذلك ما في هذه المسألة فانه طعن فيها على الحكماء في قولهم بالمجردات ثم اثبت جميع خواص التجرد على انوار النبي والائمة عليهم السلام... ثانيهما: الطريق الذي سلكه في فهم معاني الاخبار حيث اخذ الجميع في مرتبة واحدة من البيان وهي التي ينالها عامة الافهام وهي منزلة التي نزل فيها معظم الاخبار المجيبة لاسئلة اكثر السائلين عنهم عليهم السلام مع ان في الاخبار غررا تشير الى حقائق لا ينالها الا الافهام العالية والعقول الخالصة".

[فلاسفه] چون دانسته اند که ظواهر دینی در حجیت خود متوقف است بر برهانی که عقل آن را اقامه کند، و عقل هم در تکیه کردن بر مقدمات برهانی فرقی بین مقدمات مختلفه نمی‌گذارد، پس چون بر چیزی برهان اقامه شد عقل ناچار است که آن را بپذیرد و ثانیاً ظواهر دینی متوقف بر ظهور لفظ است، و آن هم تنها یک دلیل ظنی است و ظن و گمان در مقابل علم حاصل از برهان تاب مقاومت ندارد، چنگ زدن به برهان در اصول دین و سپس کنار گذاشتن عقل در معارف عقلیه‌ای که اخبار احاد در آن وارد شده است، از قبیل ابطال مقدمه به وسیله نتیجه‌ای است که از آن گرفته شده است و این تناقضی صریح است... تناقض دیگر این که او عقیده فلاسفه در مورد مجردات را مورد طعن قرار داده است و سپس خودش تمامی خواص تجرد را برای انوار پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام ثابت دانسته است...

تناقض دیگر این که راهی که او در این مسأله رفته است که همه اخبار را در درجه واحدی دانسته - درجه‌ای که عموم فهم‌ها به آن برسد که اکثر روایات هم در مقابل سوالات سوال کنندگان از ایشان علیهم السلام آنچنان صادر شده است - و حال اینکه در روایات و اخبار غرری وجود دارد که جز فهم‌های بلند و عقول خالص بدان نمی‌رسد"

نقد و اشکال

هیچ کدام از اشکالاتی که در این سخن بر گفتار مرحوم مجلسی شده است درست نمی‌باشد بلکه خود این گفته از جهاتی مورد اشکال است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

"البته ما برخی از عباراتی را که شایسته مقام مرحوم مجلسی قدس الله نفسه نیست و از قلم ناقد مذکور صادر شده است و به آن بزرگوار نسبت داده شده است، برای حفظ احترام هر دو نفر حذف کردیم."

اشکال اول: مرحوم مجلسی قدس الله نفسه ادعا می‌کنند که اعتقاد فیلسوف در باره عقل مجرد مخالفت با ضروریات و قواعد مقرر اسلامیه دارد نه با ظواهر دینی ظنی، و در این باره می‌فرمایند که:

"اعتقاد به جوهر مجرد قدیم که ذاتا و فعلا تعلقی به ماده نداشته باشد آن گونه که فلاسفه گفته اند مستلزم انکار کثیری از ضروریات دین مانند حدوث عالم و غیر آن می‌باشد که اینجا مقام بسط سخن در آن نیست"

"بحار الانوار ۱/۱۰۱"

اشکال دوم: مرحوم مجلسی برهانی بودن مدعای فلاسفه را قبول ندارند نه حجیت برهان در مقابل خبر واحد و ظنی را، لذا می‌فرمایند:

"ولیس لهم على هذه الامور دليل الا موهات شبهات او خيالات غريبة زینوها بلطائف العبارات"

فلاسفه بر این مدعاها جز شبهاتی بی اساس و خیالاتی عجیب و غریب که آنها را با عبارات زیبا آراسته اند ندارند."

توضیح اینکه هم برهان و هم ضرورت شرع گواه بر این مطلب است که خداوند عزوجل ذاتی متعالی از وجود خلق و مبائن با همه آنها می باشد و ما سوای او همه مخلوقات و آفریده های او می باشند که به ایجاد او موجود شده و به از بین بردن او معدوم خواهند گشت، و هیچگونه ربط ذاتی بین خالق و مخلوق امکان ندارد، بلکه همه اشیاء، ذواتی مقداری و متجزی هستند، و خالق و آفریننده آنها متعالی از مقدار و اجزا، و بر خلاف همه چیز است و به زمان و مکان نیز متصف نمی شود. بلکه زمان و مکان خود حادث و مخلوقی از مخلوقات اویند، او ذات علم و قدرت و حیات و فراتر از هر گونه تصور و ادراک و پندار است و به افکار و عقول و اوهام شناخته نمی گردد.

حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند:

"احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار" "بجاء الانوار ۳۰۱/۴/۴۰"

از عقول و اندیشه ها در نهان است همان گونه که از دیده ها در نهان می باشد.

اما از قدیم الایام فلاسفه در اطراف خود نظر کرده و قوانینی را که جاری و ساری در کائنات مخلوق و مقداری است استخراج نموده، و ذات متعالی خداوند را نیز در بند آن کشیده اند و به مقتضای "از کوزه همان برون تراود که در اوست"، و نیز لزوم تشابه و همانندی طبیعی موجودات در مراحل و زمان های مختلف وجودیشان و به تعبیر آنان لزوم سنخیت علت و معلول، - حکم کرده اند که اول چیزی که از ذات خداوند می تراود و صادر می شود باید همانند و هم سنخ با او باشد و نیز هم زمان با او!

اینجاست که می بینیم بر اساس تفکر و اندیشه فلسفی، به وضوح ذات خداوند، داخل در اجزاء و زمان و مکان می شود؛ و معنای خلقت و آفرینش از حقیقت خود بیرون رفته، و به تغییر و تبدل در ذات احدیت منجر می گردد، و در مرحله بعد عرفان پا به میدان گذاشته و همه مخلوقات و اشیا را وهم و خیال دانسته، و وجود حقیقی آنها را انکار کرده، وجود را منحصر به ذات خدا دانسته و ادعا می کند که وجود خداوند عین وجود همه اشیاء است و جز تجلیات و صورتهای گوناگون ذات خداوند، چیزی در جهان وجود ندارد، حال کار چگونه به اینجا کشید؟! با کدام برهان؟ و کدام استدلال؟!!

چنان که می بینید یک مطلب حسی و تجربی از محدوده کائناتی که در قید زمان و مکان بوده و پیوسته در تغییر و تبدلند، راه به ساحت جلال و عظمت آفریدگار یافت و وجود او را مسخر خود گرداند، و نتیجه کشانده شد به انکار خلق و یا به تعبیر بهتر، انکار موجودی، ماورای آنچه می بینیم یعنی انکار خدا!! آن هم به نام حقیقت توحید و بالاترین مراتب معرفت!!

امام حسین علیه السلام می فرمایند:

"انه من یصف ربه بالقیاس لا یزال الدهر فی الالتباس مائلا عن المنهاج ظاعنا فی الاعوجاج، ضالا عن السبیل، قائلا غیر جمیل". "بجاء الانوار ۲۷۹/۳/۲۷۹"

هر کس پروردگارش را با مقایسه بشناسد پیوسته در اشتباه و کج روی و گمراهی بوده و گرفتار عقاید نادرست خواهد ماند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

"لا یلیق بالذی هو خالق کل شیء الا ان یکون مبائنا لکل شیء، متعالیا عن کل شیء، سبحانه و تعالی". "بجاء الانوار ۱۴۸/۳/۱۴۸"

نمی سزد به آن که خالق همه چیز است مگر این که مبائن با همه چیز و متعالی از هر شیء باشد، منزه است و متعالی.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

"ان الله تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه و کل شیء وقع علیه اسم شیء فهو مخلوق ما خلا الله عز وجل". "بجاء الانوار ۳۲۲/۳/۳۲۲"

همانا خداوند متعال خالی از خلق خود، و خلش خالی از اویند و هر چیز که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عزوجل.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

"وان كل صانع شيء فمن شيء صنع والله الخالق الطيف الجليل خلق وصنع لا من شيء." "توحيد صدوق ره ۶۳"

هر سازنده چیزی، آن را از چیز دیگر می‌سازد و خداوند خالق لطیف جلیل آفریده و ساخته است نه از چیزی.

حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

"فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه"

هر چه در خلق باشد در خالق آن وجود نخواهد داشت.

شناخت صحیح معنای توحید

اصولا در تفسیر خلقت و تبیین وجود مخلوقات یا باید گفت که همه اشیاء اجزای ذات خدایند، و یا این که باید آنها را نفس حقیقت ذات خداوند که پیوسته در معرض تغییر و تحول و دگرگونی است شمرد، و یا این که باید همه چیز را مخلوق و آفریده‌های خداوند که به ایجاد او موجود شده اند و به از بین بردن او نیست می‌شوند دانست؛ فلسفه و عرفان دو راه اول را برگزیده اند، و اما برهان و عقل و کتاب و سنت و ضرورت گواه صحت راه سوم اند، و ما چون این بحث را در جای خود بیان کرده ایم در اینجا تنها به یک روایت از حضرت رضا علیه السلام در این باب که دارای شامخ‌ترین مبانی توحیدی، در کمال سهولت بیان می‌باشد اکتفا می‌کنیم:

قال الرضا عليه السلام لابن قرة النصراني: "ما تقول في المسيح؟! قال يا سیدی انه من الله، فقال وما تريد بقولك "من" و "من" على اربعة اوجه لا خامس لها؟ اتريد بقولك "من" كالبعض من الكل فيكون مبعضا؟ او كالخلل من الخمر فيكون على سبيل الاستحالة او كالولد من الوالد فيكون على سبيل المناكحة او كالصنعة من الصانع فيكون على سبيل المخلوق من الخالق او عندك وجه اخر فتعرفناه؟! فانقطع." "بحار الانوار/ ۱۰/ ۳۴۹"

امام رضا علیه السلام به ابن قرة نصرانی فرمودند:

درباره مسیح چه عقیده داری؟ ابن قره گفت: او را از خدا می‌دانم، حضرت فرمودند: منظورت از کلمه "از" چیست؟! زیرا "از" چهار وجه دارد که برای آن پنجمی نباشد آیا منظورت از آن مانند جزء نسبت به کل است که لازم آید خداوند دارای اجزاء و ابعاض باشد؟! یا مانند سرکه از شراب که لازم آید خداوند مورد تغییر و دگرگونی باشد؟! یا مانند فرزند از پدر را گویی که از راه ترکیب با غیر باشد؟! یا مانند صنعت از سازنده آن که بر وجه مخلوق از خالق و آفریننده خود باشد؟ یا وجه دیگری است که بر ما بنمایانی؟ پس ابن قره در جواب فرو ماند.

حال ببینید که در فلسفه چه چیزی را برهان نامیده اند و چه چیزی را ظواهر ظنی دینی! و آیا مرحوم مجلسی قدس الله نفسه حق ندارد که در باره عقول مجردی که در نظر فیلسوفان هم سنخ با خدا و متولد از ذات اویند بفرماید: "لیس لهم على هذه الامور دليل، الا موهات شبهات او خیالات غریبة زینوها بلطائف العبارات؟! فلاسفه را بر این امور دلیلی نیست جز شبهاتی سست و خیالاتی عجیب که آنها را با عبارات زیبا زینت داده اند؟!"

و آیا باز هم صحیح است که گفته شود، فلسفه به اقتضای ادله و براهین قطعی عقلی، بعضی از ظواهر ظنی و مشکوک دینی را انکار کرده است؟!

مرحوم شیخ مرتضی انصاری "در ص ۱۷ رسائل" می‌فرمایند:

"كلما حصل القطع من دليل نقلي مثل القطع الحاصل من اجماع جميع الشرائع على حدوث العالم زمانا، فلا يجوز ان يحصل القطع على خلافه من دليل عقلي مثل استحالة تخلف الاثر عن الموتر ولو حصل منه صورة برهان كانت شبهة في مقابل البديهة."

هر گاه که از دلیل نقلی قطع حاصل شد، مانند قطعی که از اجماع همه شرایع بر حدوث زمانی عالم حاصل شده است، دیگر ممکن نیست که به موجب دلیل عقلی مانند محال بودن تخلف اثر از موثر نیز قطع به خلاف آن حاصل گردد، و اگر هم صورت برهانی از آن حاصل شد، شبهه‌ای واهی در مقابل مطلبی بدیهی خواهد بود.

کتاب "علی علیه السلام و فلسفه الهی" می نویسد:

این دور از انصاف و ستنی آشکار است که بین ادیان آسمانی و فلسفه الهی جدایی بیفکنیم... آیا انسان می تواند در اندریافت معارف و علوم بر خلاف طبیعت خویش بدامن استدلال چپک نزنند... پس شما خواننده عزیز رها کنید آن سخنان پوچ و واهی را که برخی از اروپائیان اظهار داشته و عده ای از ما هم آن را پسندیده اند آنان اصرار دارند اثبات کنند که دین در مقابل فلسفه قرار دارد... شما خواننده گرامی آنچه را که برخی از نویسندگان و علمای خود ما در باره دین و فلسفه گفته و یا نوشته اند دور بیندازید آنها می گویند که دین بر روی فلسفه خط بطلان می کشد و اصولاً موقعیت دین غیر از موقعیت فلسفه است و این دو هدفهای مجزا و جدای از هم دارند... "علی و فلسفه الهی، سید محمد حسین طباطبائی ص ۱۶-۲۲"

و دیگری می نگارد:

"دین الهی را از فلسفه الهی جدا انگاشتن به راستی ستمی بس بزرگ است... آیا سعادت حقیقی بشر جز این است که با سرمایه خدادادی اش - که عقل و ادراک است - به حقایق معارف آنچنانی که هستند برسد، و آیا تحصیل این معارف جز پناه بردن به استدلال و اقامه برهان است؟! "حسن زاده آملی، قرآن، عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، ص ۲۹"

این سخنان نیز حاکی از این است که گویندگان آن مخالفت ادیان با فلسفه را از جهت اختلاف در ارزش دادن به عقل و برهان دانسته اند که این گونه از ارزش برهان و عقل دفاع می کنند، در حالی که مدعا این نیست که چرا فلسفه به عقل و برهان تکیه دارد، و بلکه درست بر خلاف این است و گفته می شود که چرا فلسفه و عرفان مطالب ظنی و وهمی و نادرست را برهان و عقل و استدلال انگاشته و بر دفاع از آن اصرار می ورزد؟! و

اگر محققین محترم به مواردی که درباره این مطلب به طور مفصل بحث کرده اند - مانند کتبی که ذکر کردیم - مراجعه می فرمودند به غنای فرهنگ عظیم شیعی در قبال مطالب نادرستی که آن را برهان نامیده اند واقف شده و تقابل آن دو را در مهمترین مباحث مانند جبر و اختیار، حدوث و قدم عالم، حدوث یا ازلی بودن اراده، تقارن ذات خداوند با زمان و مکان یا تعالی او از آنها، علم و قدرت خداوند، وحدت وجود و عینیت اشیا با ذات خداوند یا تعالی او از آنها و... به وضوح در می یافتند.

بلکه چنانکه توضیح خواهیم داد اهل فلسفه و عرفان معنای حقیقی "علت و معلول" را تحریف کرده، و در این باره معنایی اختراع کرده اند که نه با عرف و لغت سازگار است و نه با مقتضای عقل و برهان موافقت دارد، چه این که علت حقیقی چیزی است که به معلول وجود می دهد و آن را می آفریند، و به هیچ عنوان معقول نیست که معلول - چنانکه فلسفه و عرفان می پندارد - جزئی از ذات علت یا مرتبه ای و صورت و جلوه ای از وجود آن بوده و بین آن دو وحدت و یگانگی وجود داشته باشد.

خلاصه کلام این که همان گونه که نادرست است که گفته شود معارف بلند دین و وحی قابل دفاع عقلی و برهانی نیست، همان گونه نیز باید دانست که اصالت و ارزش داشتن عقل و برهان، ملازمه ای با فلسفی بودن عقاید و معارف دینی و نیز حقانیت مطالب فلسفی ندارد.

اشکال سوم: مرحوم مجلسی هرگز ارواح و انوار اهل بیت علیهم السلام را قدیم و ازلی و مجرد ندانسته اند که بر اساس آن دچار تناقض گویی شده باشند.

ما اینک نص کلام مرحوم مجلسی قدس الله نفسه را می آوریم تا دانسته شود که این ایراد چقدر از ساحت با عظمت مرحوم مجلسی به دور بوده و این نسبت، به این مدافع بی نظیر حریم اعتقادی تشیع، چه اندازه ناروا و غیر منصفانه است، ایشان در جلد اول بحار الانوار می فرمایند:

"فاعلم ان اکثر ما اثبتوه لهذه العقول قد ثبت لارواح النبی والائمة علیهم السلام فی اخبارنا المتواتره علی وجه آخر، فانهم اثبتوا القدم للعقل وقد ثبت التقدم فی الخلق لارواحهم اما علی جمیع المخلوقات او علی سائر الروحانیین فی اخبار متواتره؛ وایضا اثبتوا لها التوسط فی الایجاد او الاشتراط فی التاثر وقد ثبت فی الاخبار کونهم علیهم السلام علة غائیة لجمیع المخلوقات، وانه لولاهم لما خلق الله الافلاك وغیرها؛ واثبتوا لها کونها وسائط فی افاضة العلوم والمعارف علی النفوس والارواح وقد ثبت فی الاخبار ان جمیع العلوم والحقائق والمعارف بتوسطهم تفیض علی سائر الخلق حتی الملائکة والانبیاء" "بحار الانوار/ ۱/ ۱۰۳"

آگاه باش که اکثر چیزهایی که فلاسفه برای این عقول ثابت کرده اند، در اخبار متواتر ما، بر وجه دیگری برای ارواح پیامبر و ائمه علیهم السلام ثابت شده است، چرا که ایشان برای عقل اثبات قدم کرده اند و از طرف دیگر در اخبار متواتره تقدم در خلق (یعنی اول مخلوق بودن، نه قدیم بودن) برای ارواح ایشان - حال یا بر جمیع خلق و یا بر سایر روحانیین - ثابت شده است و همچنین ایشان برای عقول واسطه بودن در ایجاد یا شرط بودن در تاثیر را اثبات کرده اند و در اخبار ثابت شده است که ایشان علیهم السلام علت غائی همه مخلوقات می باشند به گونه ای که اگر ایشان نبودند خداوند آسمانها و غیر آن را نمی آفرید، و برای عقول وساطت در افاضه علوم و معارف بر نفوس و ارواح را ثابت کرده اند در حالی که در اخبار نیز ثابت است که جمیع علوم و حقائق و معارف به توسط ایشان بر تمامی خلق حتی ملائکه و انبیاء افاضه می شود.

باید دانست که فلسفه علاوه بر این که جهان را صادر و متولد از ذات خداوند می داند نه مخلوق او، بر این اعتقاد است که خداوند متعال بدون واسطه بودن عقول مجرده، نه قدرت بر خلقت و آفرینش دارد و نه قدرت بر افاضه علوم و معارف، در حالی که برهان و ادیان نه عالم را صادر از ذات خداوند می داند، و نه اعمال قدرت خداوند و آفرینش او را نیازمند به واسطه و ابزار و آلات، بلکه خداوند متعال قادر مطلق است که بر هر چه بخواهد بدون اسباب و وسائط قادر است.

و "هو علی کل شی قدیر"

وقالت اليهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء "المائده ۶۵"

اشکال چهارم: در این مطلب که در ضمن روایات معارف بسیار نفیس و بلندی بیان شده است، هیچ گونه جای تردید وجود ندارد - و ابوابی مفصل از روایات و بیانات خود مرحوم مجلسی قدس الله نفسه در بحار الانوار و غیر آن نیز به بیان همین مطلب اختصاص دارد که ما اینک در پی احصای آن موارد نیستیم - بلکه ما مدعی هستیم که در مقابل معارف بلند پایه مکتب وحی، هر گونه مکتب سازی و فلسفه بافی و رجوع به جهان بینی های فلسفی مشرکین قبل و بعد از اسلام جز گمراهی نتیجه ای ندارد و کسانی که نیل به حقایق معارف آسمانی را نیازمند مراجعه به اندیشه های بشر ساخته می دانند سخت در اشتباهند.

اما آیا با استناد به این مطلب که معارف مکتب وحی دارای درجات مختلف و غرر معانی است می توان هر مطلب و ادعای مخالف برهان و ضرورتی را موجه دانست؟! و از آن طرف از بیانات محکم و برهانی مرحوم مجلسی قدس الله نفسه و سایر مرزداران علوم آسمانی به دلیل اینکه روایات در سطح واحدی نیستند چشم پوشید؟! مدافعین فلسفه و عرفان را ادعا این است که دریافت معارف مکتب وحی دارای درجات مختلف است، و عقائد فلسفی و ادعاهای اهل عرفان هم درجات بلندی از معارف دینی می باشد، این ادعا کاملاً نادرست و خطا می باشد چه

این که تنها در صورتی می توان چند مطلب را در درجات مختلف یک حقیقت دانست که بین آنها تناقض وجود نداشته و یکی از آن درجات مستلزم نفی درجه دیگر نباشد و حال این که بین عقیده به تنزیه خداوند و تباین وجود او با خلقتش که عقیده مکتب وحی است، با تشابه و سنخیت و همانندی خالق و خلق که ادعای اهل فلسفه، و عقیده به وحدت وجود و یکی بودن خالق و خلق که ادعای اهل عرفان و بلکه فلسفه هم می باشد تناقض صد در صد وجود دارد، و دو عقیده متناقض را هرگز نمی توان دو درجه از معرفت یک حقیقت و واقعیت دانست چنانکه عقیده به جبر که یک اعتقاد فلسفی است، و عقیده به اختیار که اعتقاد مکتب وحی است، و نسبت همه افعال زشت و زیبا بدون واسطه به ساحت قدس خداوند متعال که عقیده اهل عرفان است هرگز با هم جمع نمی شود و محال است که هر سه درجات مختلف درک یک حقیقت باشند. و همین طور سایر تناقضات بین معتقدات فلسفه و عرفان، یا معارف مکتب وحی و علوم آسمان.

مسائل اختلافی بین معارف دینی و فلسفی گر چه بسیار است و تعرض به آنها از حوصله این مقاله خارج، اما بد نیست به مسئله ای دیگر در این باره نیز اشاره ای داشته باشیم
فلسفه و عرفان می گوید:

"قرآن مخلوقات را به نام "آیات" می خواند... یعنی حقیقت آنها عین ظهور و تجلی ذات حق است... از نظر اهل عرفان و همچنین فیلسوفانی که حکمت متعالیه را شناخته اند و مخصوصاً مسائل وجود را آنچنان که باید ادراک کرده اند... طبق این مشرب فلسفی، مخلوقات عین ظهور و نمایش ذات خداوندند نه چیزهایی که ظاهر کننده خداوندند... این برهان [برهان معروف به برهان صدیقین طبق مشرب فلسفی] با سایر براهین این تفاوت

را دارد که در این برهان چیزی برای اثبات ذات حق واسطه قرار نگرفته است، طبق قاعده در هر برهانی باید یک چیزی رابط و حد وسط برای اثبات مطلوب قرار گیرد... حاجی سبزواری می‌گوید:

با همه پنهانیش هست در اعیان عیان

با همه بی رنگیش در همه ز او رنگ و بوست

... محی الدین عربی می‌گوید: الله تعالی ظاهر ما غاب قط والعالم غائب ما ظهر قط...

بوعلی... پس از بیان این برهان... چنین به خود می‌بالد:

... بین که چگونه بیان ما در اثبات وجود حق... هیچ لزومی ندارد و مخلوقات و افعال ذات باری را واسطه قرار دهیم... بوعلی به این طرز بیان و استدلال که پیش از او در میان حکما سابقه نداشته است سخت به خود می‌بالد و افتخار می‌کند، والانصاف که بدیع و ابتکاری است.

... معلولیت مساوی است با ظهور و تشان و جلوه بودن... معلول عین ارتباط و نیز به علت است، عین تجلی و ظهور علت است... نتیجه این که طبق برهان فوق آنچه وجود دارد تنها ذات لایزال الهی است با افعالش که تجلیات و ظهورات و شئونات او می‌باشند. "اصول فلسفه و روش رئالیسم پاورقی مرتضی مطهری ۱۱۰-۱۲۶"

"صدر المتألهین در اسفار چنین فرموده اند: محکم ترین و اشرف براهین برای اثبات واجب الوجود آن برهانی است که حد وسط برهان در آن، خود واجب الوجود بوده و طریق مقصود خود مقصود باشد، و این راه و روش صدیقین است که از ذات حق تعالی به خود او استشهاد و استدلال می‌کنند، و به همین طریق اشاره می‌شود در آیه: "سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد"، "فصلت/ ۵۴" "... بر وجودی که معلوم و بدیهی باشد چگونه می‌توان اقامه برهان نمود. کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایكون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک... چگونه بر وجود تو استدلال شود به آنچه که در وجود خود محتاج به تو است، آیا موجودی غیر از تو ظهوری دارد که از آن ظهور تو نیست، تا او سبب ظهور تو شود، تو کی از دیده پنهان می‌شوی تا به دلیل و برهان محتاج باشی و... "کیهان اندیشه شماره ۷۱ مقاله عقل در حکمت و شریعت"

تحریر معنای خالقیت و علت و معلول در فلسفه

در عرفان و فلسفه چون اعتقاد به وجود خالق ماورای عالم موجود و ذاتی متعالی از همه چیز نداشته، و حقیقت ذات احدیت را همان جلوه‌های مختلف و مظاهر گوناگون اشیا شمرده و اعیان موجودات را عین ذات خدا می‌دانند لذا دنبال دلیلی برای اثبات خدایی که غیر از وجود خود موجودات باشد نمی‌گردند و تنها همان خدایی را اثبات می‌کنند که عین همین اشیا است و بس، همین اشیایی که آنها را ازلی و دائمی و غیر قابل عدم، و عین وجود و حقیقت اصیل هستی می‌دانند، خوب در اینجا معلوم است که دنبال دلیلی برای اثبات خدا گشتن کاری عبث و بیهوده است چون از وجود همین اشیا که آن را حقیقت اصیل هستی و وجود می‌دانند و نام آن را واجب الوجود گذاشته اند بر وجود خدا - یعنی باز هم خود همان اشیا - استدلال کرده اند؛ بنابر این درست است که در آن چه که آن را برهان صدیقین نام کرده اند، برای اثبات واجب الوجود نیاز به واسطه نیست اما حقیقت امر این است که در این صورت اصلاً خدایی غیر از همین اشیا اثبات نشده است که نیاز به دلیلی برای اثبات او باشد! اما در برهان‌های محکم الهی و استدلال عقلی روشن دینی، خداوند موجودی است متعالی از همه چیز، و همه اشیا آفریده‌ها و مخلوقات اویند و ذات مقدس او به نفس خود متعالی از هر گونه یافت و حس و تجربه و ادراک و تصویری می‌باشد و تنها این اشیا هستند که به دلیل مخلوقیت و تجزی و قابل وجود و عدم بودن و قابلیت زیاده و نقصان داشتن خود دلالت می‌کنند، که خالق ماورای آنها و منزله از صفات و اعیان آنها وجود دارد که همه اشیای مقداری و قابل کم و زیاد شدن مخلوق او و مسخر ایجاد و اعدام او می‌باشند، تا چیزی خود دارای مقدار و اجزا و شکل و شیخ نباشد محال است که به ذات خود قابل یافت و ادراک باشد، و ذات ماورای مقدار و متعالی از اجزاء را جز به آثار و افعال و مخلوقاتش نمی‌توان شناخت.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

"کل معروف بنفسه مصنوع" "بحار الانوار/ ۴/ ۲۲۸"

هر چیزی که بنفسه و بدون واسطه شناخته گردد مصنوع و مخلوق است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

"انما يعقل ما كان بنفسه المخلوق وليس الله كذلك". "بحار الانوار/۴/۶۹"

تنها آنچه که به صفت مخلوق باشد قابل تعقل و شناخت است و خداوند متعال آن گونه نیست.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

"ليس برب من طرح تحت البلاغ" "بحار الانوار ۳۰۱/۴"

هر چیز که در حیطة رسیدن باشد، پروردگار نتواند بود.

و حضرت امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

"ليس باله من عرف بنفسه، هو الدال بالدليل عليه" "بحار الانوار ۲۵۳/۴"

معبود نیست آنکه به نفس خود شناخته شود اوست که با دلیل بر وجود خود دلالت می‌نماید.

بنا بر این خداوند متعال تنها از راه افعال و آفریده هایش بر او استدلال می‌شود.

و نیز حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

"بها تجلى صانعها للعقول وبها امتنع من نظر العيون" "بحار الانوار ۲۳۰/۴"

صانع اشیا به واسطه آن‌ها برای عقول آشکار شده و به خود آن‌ها "که مقداری و قابل ادراکند و او بر

خلاف آن" از مشاهده دیدگان در امتناع می‌باشد.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

"الدال على وجوده بخلقه" "بحار الانوار ۲۸۴/۴"

خداوندی که به واسطه مخلوقات و آفریده‌های خود بر خویشتن دلالت نموده است.

و امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

"ان الله سبحانه اظهر ربوبيته في ابداع الخلق" "بحار الانوار ۲۲۴/۳"

همانا خداوند سبحان ربوبیت خوش را در آفرینش خلق نمایانده است.

حضرت امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

"عظم ان تثبت ربوبيته باحاطة قلب او بصر" "بحار الانوار ۳۱۷/۴"

فراتر است از این که پروردگاری او به احاطه قلب یا دیدگان ثابت گردد.

حضرت امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

"والطريق الى معرفته صنايعه الباهرة للعقول الدالة ذوى الاعتبار بما هو منها مشهود ومعقول" "بحار الانوار

۵۶/۱۰"

و راه معرفت او صنایع روشن و آشکار او برای عقول دانشمندان به واسطه ظهور آن‌ها می‌باشد.

بنا بر این اشیا آفاقی و انفسی تنها در صورتی می‌توانند دلیل بر وجود خداوند باشند که آفریده و مخلوق او باشند، و در این صورت است که آن‌ها آیات و نشانه‌ها و دلیل بر وجود مقدس او تبارک و تعالی هستند که از مخلوقیت آنها بر وجود خداوند متعال استدلال شده است و این در حالی است که در مدعای فلاسفه و برهان و صدیقین ایشان از وجود اشیا بر خود آنها - و نه بر خدا - استدلال شده و نام آن را خدا و واجب الوجود گذاشته اند، "و تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا".

و مطالبی هم که ایشان در پی اثبات مدعایشان به دعای عرفه امام حسین علیه السلام نسبت داده اند به جهاتی مخدوش است که عبارتند از:

۱- این مطلب در دعای عرفه امام حسین علیه السلام وجود نداشته بلکه در ضمیمه‌ای است که بعد از تمام شدن دعای آن حضرت بدان افزوده شده است. مرحوم مجلسی در این باره می‌فرماید:

"مرحوم کفعمی نیز این دعا را در "بلد الامین" و مرحوم سید ابن طاووس در "مصباح الزائر" آورده اند ولی

در آخر آن تقریبا به اندازه ورقی وجود ندارد و آن از "الهی انا الفقیر فی غنای" تا آخر دعاست، و همچنین این

ورقه در بعضی از نسخه‌های قدیمی اقبال نیز یافت نمی‌شود و همچنین عبارات این ورقه با سیاق ادعیه ائمه

معصومین علیهم السلام نمی‌سازد و جز این نیست که آن بر وفق مذاق صوفیه است و بدین جهت بعضی از

افاضل میل کرده اند به این که این ورقه از زیادات و الحاقات و افزوده‌های بعضی از صوفیه باشد. بحار الانوار
 ۲۲۷/۹۸"

و نیز مرحوم کفعمی به تمام شدن دعا قبل از ضمیمه مذکور، و غروب آفتاب و بار کردن حضرت و روانه شدن به
 سوی مشعر اشاره دارند.

۲- از جهت مضمون نیز کاملاً متناقض است زیرا بدیهی است که هر صنعتی کاشف از وجود صانع خود است پس
 چگونه می‌توان گفت که از چیزی که در وجود محتاج به غیر است نمی‌شود بر آن استدلال کرد "کیف یستدل علیک بما
 هو...؟! " و نیز همه چیز قابل ادراک حسی و ظهور با ذات می‌باشند و خداوند متعالی از چنان ظهوری می‌باشد. "لا
 تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار".

پس چگونه می‌توان گفت که هر ظهوری که برای هر چیزی باشد برای خدا نیز خواهد بود، "الغیرک من الظهور ما
 لیس لک...؟! " و نیز به راستی خداوند به ذات خود در نهان از ادراک و تصور و توهّم و حس و تجربه و دریافت
 می‌باشد و جز به وجود آفریده هایش بر وجود او نمی‌توان استدلال کرد، پس درست نیست که گفته شود کی نهان شدی
 تا محتاج به دلیلی که بر تو دلالت کند باشی، "متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک...؟! " بنابر این برهانی که از
 وجود یک شیء بر خودش استدلال می‌کند اصلاً در باره خدا سخن نمی‌گوید بلکه مخلوقی و ممکن را خدا انگاشته و
 ازلیت و ابدیت و وجود را به آن نسبت می‌دهد تا چه رسد به این که اشرف براهین و محکم‌ترین آنها برای اثبات خدا
 شمرده شود